

مصاحبه با آیت الله استاد رضائی گیلانی (ریشه‌های معنویت و عرفان در اندیشه اسلامی)

رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا، رَبِّ
هَبْ لِيْ حُكْمًا وَاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ و صَلَّيْ اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطّٰهَرِيْنَ.

خدای سبحان را شاکر و سپاسگزاریم که این توفیق را رفیق ما ساخت تا در محضر جنابعالی که در مرتبه وجودی خود از اصحاب تفکر و نظر و ارباب تعبد و بصیر هستید، قرار بگیریم. جنابعالی بحمدلله همان گونه که اهل فقه اصغر و علم اصول از دروس رسمی و اصلی حوزوی هستید، اهل فقه اوسط (اخلاق و تربیت) و اکبر (کلام، حکمت و عرفان) نیز می‌باشید و در عین حال تدریس و تحقیق و تألیف کتب در ساحات مختلف یادشده جزء لاینفک زندگی علمی شماست و از سوی دیگر صاحب تجربیات حضور در کشورهای غربی و اروپایی می‌باشید و از همین رهگذر آشنای به مبانی و معانی مکاتب فلسفی و معنویت‌گرای مدرن نیز هستید و این همه توفیقات الهی ما را بر آن داشت که در خصوص همایش عرفان اهل‌بیتی که بحمدلله عضو شورای علمی آن نیز می‌باشید، در قالب مصاحبه علمی استفاده کنیم و سؤالات و پرسش‌هایی را طرح کنیم تا پاسخ‌های عالمانه را شنیده، در اختیار اهل علم و معرفت و تشنگان وادی معنویت و فضیلت و شیفتگان ساحت عرفان و سلوک قرار دهیم. بنابراین اجازه فرمایید پرسش‌هایمان را مطرح

کنیم:

سؤال: امروزه توجه به معنویت و سلوک معنوی در ابعاد نظر و عمل مورد توجه زیادی قرار گرفته است. برخی معتقدند این معنویت‌ها لزوماً دینی نیستند و برخی از درون دین حتی معتقدند اسلام چیزی به عنوان عرفان ندارد. نظر حضرت‌تعالی در باب نسبت میان معنویت و اسلام چیست؟

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. الحمد لله الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن. ثم الصلوة والسلام والتحية والاكرام على سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

من هم به نوبه خود از این کار ضروری و ارزشمند که مدتی است در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به صورت جدی در حال پیگیری است، تشکر می‌کنم. همچنین از جنابعالی و دوستان همکاران هم که زحمت انجام این طرح را بر عهده دارید، به طور ویژه سپاسگزارم. امیدوارم براینده این مصاحبه و طرح مباحثی از این دست برای صاحبان نظر و بصر و علاقه‌مندان این حوزه مهم فکری مفید واقع شود. در پاسخ به پرسش جنابعالی ابتدا باید منظور از معنویت روشن شود. آیا معنویت به معنای عام مورد نظر است یا معنایی اصطلاحی مراد است؟ معنویت به معنای عام آن را هیچ‌یک از اندیشمندان دینی منکر نیستند؛ اما درباره معنویت به عنوان يك اصطلاح که آن را با نام عرفان می‌شناسیم، اختلافاتی وجود دارد.

از سوی دیگر باید مشخص شود مقصود از عرفان چیست. گاهی از واژه عرفان معنای لغوی آن مورد نظر است؛ یعنی گاهی مراد معرفت به معنای عام آن است که هر گونه معرفت قلبی و شهودی را از هر طریق در بر می‌گیرد و گاهی هم عرفان به شناخت‌های جزئی اشاره دارد. اما در معنایی خاص‌تر منظور از عرفان معرفت و شهودی است که انسان به دست می‌آورد. این برداشت از عرفان هنوز بسیار مطلق و عام هم است و معلوم نیست



این معرفت از چه طریقی به دست می‌آید و غایت آن چیست.

این معنای مطلق از عرفان هر نوع ادعای معرفتی و از هر طریق را در بر می‌گیرد. نکاتی که مورد اشاره قرار می‌گیرد، این جمع‌بندی را به دست می‌دهد که عرفان واقعی را باید در دین و معارف و حیانی جست‌وجو کرد؛ ولی در عین حال ما امروزه با اصطلاحات مختلفی در این زمینه‌ها مواجه‌ایم. حتی عرفان‌هایی مطرح شده‌اند که باید آنها را عرفان‌های بشری دانست؛ مانند عرفان بودایی که آیین بودا را به ده جزء تقسیم می‌کنند. چهار حقیقت عالی و بعد راه هشت‌گانه سیر درون و مقامات معنوی است و به اصطلاح نظر بودا درباره خودش را نشان می‌دهد. «تنها هدف از اجرای دستورات دین بودایی دست‌یابی به نیروانا، فرونشاندن میل و آرزو و درنهایت پایان‌بخشیدن به حلقه تجدید ولادت و رنج و محنتی دوباره است» (فریدهلم هاردی، ادیان آسیایی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۴۶۲).

از عرفان‌های دیگر که قدمت طولانی‌ای هم دارند، عرفان هندی است. آنها هم معتقدند با ریاضت، انسان به مرحله‌ای از حقیقت می‌رسد. عرفان یهود، عرفان مسیحی، عرفان مانوی و... نیز پیشینه تاریخی مفصلی دارند و نیز در دنیای امروز دارای طرفدارانی هستند. نیز جریان عرفان‌های نوظهور که مجموعه‌ای از جنبش‌های معنوی نوظهور است که ادعا می‌کنند آرامش و شادی درونی و رستگاری را می‌توانند برای بشر به ارمغان آورند. اینها عموماً با عرفان‌های دینی و سنتی تفاوت‌های اساسی دارند. حتی در مواردی اینها در تقابل با دین قرار می‌گیرند؛ از این رو این نحله‌های جدید از دیدگاه سنتی بعضی از ادیان از جمله اسلام به هیچ وجه قابل پذیرش نیستند و به عنوان عرفان کاذب شناخته می‌شوند. مهم‌ترین تفاوت عرفان‌های دینی در غایت و نتیجه‌ای است که دنبال آن‌اند. در عرفان‌های نوظهور اصلاً اعتقاد به خدا وجود ندارد، بلکه هدف آنها کسب نوعی آرامش برای انسان است. حتی اگر در برخی جریان‌ها حرفی از اعتقاد به خدا در میان باشد، آن هم فقط برای

رسیدن به آرامش است. رسیدن به آرامش یا اموری از این دست نزد آنها حقیقت عرفان است؛ اما در عرفان دینی خصوصاً عرفان اسلامی خداوند محوریت مطلق دارد و همه مباحث و حرکت‌ها حول محور اوست. در عرفان اهل‌بیتی هم به همین شکل ظهور اسمای الهی در انسان مهم‌ترین غایت عرفان اهل‌بیتی است و درخواست انقطاع الهی از حضرت حق به همین خاطر است. آنجا که به خداوند عرض می‌شود که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک» (مناجات شعبانیه)، نشان می‌دهد همه چیز در عرفان حقیقی معطوف به خداست و رو به سوی حق دارد.

از تمایزهای دیگر عرفان حقیقی با عرفان‌های نوظهور این است که عرفان‌های نوظهور اغلب بر پایه تلقین و تکنیک‌های روان‌شناختی شکل گرفته‌اند. آنچه اهمیت دارد، احساسات افراد است و اهمیتی ندارد که آن آموزه‌ها چه نسبتی با حقیقت دارند؛ اما عرفان حقیقی مبتنی بر شناخت حقیقت بر محور شهود شکل گرفته و فقط به دنبال مدیریت احساسات نیست. اگرچه در مسیر تربیت عرفان دینی شخص سالک به مرتبه خودمدیریتی در مقوله احساسات و افعال فردی می‌رسد، در عرفان حقیقی هرگز چنین امری به عنوان غایت و هدف عرفان نیست.

می‌توان بر این باور بود که در اسلام هم عرفان وجود دارد که رابطه تنگاتنگ بین شریعت، طریقت و حقیقت را بیان کرده و محفوظ داشته است. وقتی آیات و روایات این عرصه رابه دقت توجه کنیم، این مهم به دست می‌آید که آیات بسیاری وجود دارند که به حوزه‌های معرفتی اشاره دارند و این نکته از نکته‌های بسیار مهمی است که ما باید به آن توجه عمیق داشته باشیم؛ برای مثال مجموعه راه‌های شناخت خداوند که در آیات قرآن دیده می‌شود در سه دسته قابل ارائه‌اند: دسته‌ای نگاه به آفاق دارند که انسان با مشاهده آفاق به خداوند شناخت پیدا می‌کند. در اینجا سالک و مسلک و مقصد از هم جدا هستند. مسلک مطالعه طبیعت و مخلوقات الهی است و سالک خود عارف است؛ یعنی انسانی که



می‌خواهد در این حوزه قدم بردارد و مقصد و مقصود هم خداست. در این مرحله سالک از طریق مطالعه و مشاهده آیات آفاقی به معرفت و شناخت حق پی می‌برد. آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که دعوت به این نحوه اندیشیدن می‌کند؛ مانند «قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (یونس: ۱۰۱) و یا «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷) و یا «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۵) و...

راه دوم شناخت خداوند از راه مطالعه انفس است که به آن مطالعه انفسی می‌گویند. آیه شریفه «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ اللَّهُ أُمَّةً حَقَّةً» (فصلت: ۵۳) چه بسا به این دو راه اشاره داشته باشد که انسان با مطالعه طبیعت و نفس خود به سلوک آفاقی و انفسی راه یافته است. در روایات معصومان علیهم‌السلام هم موارد فراوانی در این موضوع می‌توان یافت مانند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۲۹۲). این طریق دیگری در مسیر رسیدن به حق تعالی است. در این سلوک سالک و مسلک یکی است. راه همان شناخت نفسی است که سالک این مسیر را طی می‌کند و به معرفت رب نایل می‌شود. پس عارف به نفس می‌شود و این عرفان نسبت به نفس آدمی را به معرفت حق می‌رساند.

سوم این است که انسان به خود حقیقت وجود می‌نگرد و در نتیجه حقیقت وجود را که خدای تبارک و تعالی است، می‌یابد. سالک حقیقتی را که واجد همه کمالات است، شهود می‌کند. حقیقت وجود آن است که صرف و بحت وجود است و هیچ عدمی در آن راه نمی‌یابد، هر چه هست وجدان و کمال ذاتی است که منحصر به خداوند تعالی است. اوست که هر کمالی را ذاتا داراست و درحقیقت کمال مطلق و کل الکمال و کمال الکمال است.

ما در روایات و آیات اشاراتی به این نوع معرفت داریم؛ مانند «أَوَّلُ مَا يَكْفِي بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳). چه بسا این اشاره به همین نوع شناخت باشد که مرحوم

علامه طباطبایی در **المیزان** مورد توجه قرار می‌دهند (طباطبایی محمدحسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۵). جملاتی که در دعای ابوحمزه است که «بک عرفتك و انت دللتنی علیک و لولا انت لم ادر ما انت» یا در دعای صباح ذکر شده است «یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسته مخلوقاته»، به این نوع شناخت حق اشاره شده است. یا در دعای عرفه که می‌فرماید «ا لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک» که چه بسا اشاره به برهان صدیقین داشته باشد. این خداشناسی در کتاب و سنت کاملاً مورد توجه قرار گرفته است؛ پس بدون شك در اسلام ما نوعی از عرفان و معرفت داریم و باید با این منبع غنی که در اختیار داریم، بتوانیم این عرفان و معرفت را کشف کنیم و به آن برسیم و خود را از حقایق معرفتی آن محروم نسازیم.

در تعابیر مرحوم صدرالمتألهین این تقسیم‌بندی به سه طریق سلوک الهی به گونه‌ای دیگر ذکر شده است. ملاصدرا در کتاب **اسرار الآیات** معتقد است راه‌های سلوک معرفت الهی دو طریق عمده‌اند: یکی رسیدن به حق از طریق خود حق و دیگری سلوک حق از طریق آثار و مخلوقات حق. این طریق دوم خود به دو بخش مهم تقسیم می‌شود: یکی سلوک از طریق مطالعه نفس و دیگری سلک از طریق مطالعه آفاق و انفس (ملاصدرا، اسرار الآیات، ص ۲۷).

«أ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ». فهذه سبیل الصدیقین الذین یتوسلون به إلیه و یتدلون به علیه و یتشهدون بوجوده علی سائر الأشياء لا بوجود الأشياء علیه، كما فی طریقه غیرهم من السالکین الذین یتدلون بوجود الأثر علی الصفات و بالصفات علی الذات، و هی طرق کثیرة، أجودها منهجان: أحدهما، معرفة النفس الإنسانية وَ فی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ وَ هذا أجود الطرق بعد طریق الصدیقین، لأن المسلك هاهنا عین الطالب و فی طریقهم عین المطلوب و ثانيهما النظر فی الآفاق و الأنفس؛ كما أشار إلیه تعالی: «سُرِّبَهُمْ آیَاتِنَا فی الآفاق وَ فی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یتَّيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ

الْحَقُّ» و في القرآن آيات كثيرة في هذا المنهج، قد مدح الله على الناظرين في خلق السماوات والأرض، و أثنى على المتفكرين في آثار صنعه و جوده (همان).

ضرورت پرداختن به عرفان اهل بیت

سؤال: به نکات دقیقی اشاره فرمودید. اکنون این پرسش طرح می‌شود با توجه به مکاتب عرفانی متعدد که در دنیا حضور و فعالیت دارند، چه ضرورتی را برای ورود به عرفان اهل بیت علیهم‌السلام و ارائه آن احساس می‌کنید؟

پاسخ: از جهات مختلفی می‌توان ضرورت پرداختن به «عرفان اهل بیت» را مورد توجه قرار داد. بخش عمده این ضرورت با بررسی شاخص‌های عرفان اهل بیت روشن خواهد شد. ویژگی‌هایی که در این عرفان هست، نشان‌دهنده وجه کمال و برتری آن نسبت به سایر عرفان‌های بشری و غیر بشری است. علاوه بر این می‌توان اضافه کرد که اروپای قرن هجدهم و نوزدهم میلادی به صورت جدی با دنیای معنویت فاصله گرفت. بشر به عقل خودبنیاد اکتفا کرد و نیاز خود را به امور الهی انکار کرد یا از آن فاصله گرفت و در نهایت آموزه‌های وحیانی کنار گذاشته شد. بحث اومانیزم و سکولاریسم مطرح شد که حقیقت این مکتب‌ها جداانگاری دین و در رأس آن مفهومی به نام خدا از حیات بشری است. به همین جهت با دین به نوعی فاصله گرفتند و از آن جدا شدند. بنابراین جدایی از آموزه‌های دینی جدایی از معنویت را به دنبال آورد.

نزاع بین عقل و دین یا علم و دین همین طور ادامه پیدا کرد و در نهایت در قرن بیستم برخی روشنفکران به این نتیجه رسیدند که دنیای دین يك دنیای فطری است و نمی‌توان با آن مبارزه و مقابله کرد و معنویت را از حیات بشری ستاند و انسان را بدون معنویت تعریف کرد. به همین جهت در غرب به سمت معنویت‌های بدلی رفتند و عرفان‌های نوظهور و عرفان‌های سکولار پیدا شد. این عرفان‌ها در راستای محدودکردن دین بودند و با حاکمیت



سکولاریسم، نگاه حداقلی به دین پیدا کردند و معتقد شدند دین به هیچ وجه در عرصه‌های اجتماعی ظهور و بروز ندارد. با کنار رفتن دین به صورت مفصل در غرب اروپا و آمریکا بحث عرفان نوظهور و همین طور بحث معنویت‌های بدلی مطرح شد. آموزه‌هایی مثل دون خوان در عرفان سرخپوستی که توسط کارلوس کاستاندا ارائه شد یا در معنویت‌های اوشو و اکتکار و مانند اینها به نوعی جایگزین آن حقیقت معنویت که در فطرت بشر وجود دارد، شد. وقتی دیدند نمی‌توانند نیاز به معنویت را از انسان بگیرند، به جای منکوب کردن نیاز واقعی بشری در حوزه معنویت و عرفان، عرفانی بدون ارتباط با حق یا شریعت را جایگزین عرفان حقیقی کردند.

برای رفع بحران معنویت در جهان، امروزه نیازمندیم عرفان حقیقی را بشناسیم و به جامعه بشری بشناسانیم و بتوانیم جایگاه حقیقی عرفان را به صورت عمیق، دقیق و به همراه شاخص‌های آن مشخص کنیم. ما معتقدیم در دنیای سکولار و لیبرال اگر عرفان حقیقی با محوریت قرآن و عترت مطرح شود، دیگر جایی برای آموزه‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و عرفان‌های نوظهور باقی نخواهد ماند. از آنجا که جامعه امروز بشری به سمت معنویت رفته و نیاز معنوی را در خودش به صورت کامل احساس می‌کند، کسی نمی‌تواند در این زمینه مقابله جدی با این نیاز واقعی و ضروری داشته باشد. پس لازم است این حوزه معرفتی به صورت دقیق و عمیق واکاوی شود تا همه ابعاد مورد نیاز حیات بشری مورد توجه قرار گیرد. به نظر می‌رسد تلمی درست از رابطه دین و عرفان این است که دین با عرفان عجین است؛ بلکه آموزه‌های عرفانی بخشی از دین و مبتنی بر فطرت است. حقیقت عرفان و معرفت به خداوند در آموزه‌های وحیانی به صورت حداکثری از طرق انبیای الهی به دست ما رسیده. این تعالیم به پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام که می‌رسد، به اوج خود می‌رسد؛ از این رو پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام بالاترین تجلیات را از تجلی فعلی، صفاتی و ذاتی در حیات خود داشته‌اند. پس باید نیاز به عرفان و اهمیت آن در حیات

بشری به عنوان يك ضرورت در اولویت قرار گیرد.

آن عرفان واقعی که به جامعه امروز بشری معرفی می شود، این طور نیست که انسان را به موهومات مشغول دارد و او را به يك واقعیت برتر خیالی برساند یا صرفاً برای رساندن بشر به آرامش ارائه شده باشد؛ بلکه مهم ترین نکته در عرفان حقیقی توجه به معروف مطلق یعنی خدای تبارک و تعالی است. البته هر کس به اندازه قدر و ظرفیت خودش می تواند از راه هایی که وجود دارد، به آن عرفان و معرفت دست یابد که «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق».

در بین علمای امامیه و علمای شیعه مخالف عرفان اهل بیته نداریم؛ چراکه امامان معصوم علیهم السلام در اوج معرفت عقل و شهود و مظهر تام و تمام صفات و اسمای الهی بوده، بالاترین مقامات کمال عرفانی را داشتند و مجرا و واسطه فیض الهی اند. بله عده ای از بزرگان نسبت به عرفان مصطلح مخالف اند و عده ای موافق اند و فعلاً بحث ما در آن حوزه نیست. بحث ما در خصوص عرفان اهل بیت است که بلاشک در حقیقت با توجه به آثاری که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است و با توجه به اینکه اهل بیت زبان قرآن اند و از آیات هم برداشت های معرفتی و شهودی دارند، ما هم می توانیم منبع عرفان اهل بیته را قرآن و سنت بدانیم و از آن منظر باید آیات عرفانی و آیاتی که در حوزه معرفت شهودی بحث دارد و همین طور روایات فراوانی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، آنها باید مورد بحث قرار بگیرد، و آلاً بدون مبانی هم فهم این کلمات بسیار دشوار است؛ برای مثال عرض می کنم يك وقتی استاد ما این عبارات را ذکر می کردند در رابطه با خدای تبارک و تعالی که الله «واحد لا بالعدد». اینکه خدای تبارک و تعالی واحد است، معنای توحید را ذکر می کردند؛ اما از يك طرف که امام علی علیه السلام می فرمایند «الله واحد لا بالعدد» و از سوی دیگر در بیان امام سجاد علیه السلام آمده است که «لك يا إلهي وحدانية العدد» (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۹۰)؛ یعنی خدایا تو دارای وحدتی هستی که وحدت عددی



است. فهم این روایات نیاز به این دارد که ما تأملات بسیار جدی داشته باشیم تا فهم آنها برای ما مقدور شود.

البته باید به مبانی و اصول عرفان اهل بیت و کارکردها و شاخصه‌های آن دست یافت و آنها را از منابع یعنی کتاب و سنت استخراج کرد. این رسالت مهمی است که امروز بر دوش حوزه‌های علمیه و مراکز اقماری آن است. ما باید رهبران معنوی را که سرمایه‌های معنوی ما هستند، به همه جهان معرفی کنیم. اهل بیت علیهم‌السلام الگوهای معرفتی جامع‌اند که از هر نظر پاکیزه از خطا و اشتباه‌اند. آن بزرگواران از بالاترین مقامات عرفان و شناخت خداوند بهره‌مندند. گرچه هنوز در مباحث نظری این علم به سامانه‌ای منسجم تبدیل نشده است و ما در راه‌های نخستین تبیین این رشته‌ایم، اما این تلاش به صورت جدی باید صورت گیرد که بتوانیم به این معارف از اهل بیت علیهم‌السلام دست یابیم و پس از شناخت شخصیت‌های برتر و بزرگ‌ترین رهبران معنوی، الگوهای معنوی معرفت عرفانی را به جامعه امروز بشری که به شدت دنبال الگوی واقعی‌اند، معرفی کنیم.

کدام اصطلاح مناسب‌تر است؟

سؤال: در حال حاضر تعابیر متعددی برای عرفان مطلوب پیشنهاد می‌شود. تعابیری چون عرفان دینی، عرفان و حیانی، عرفان اهل‌بیتی، عرفان شیعی و... با توجه به مباحث مطرح‌شده، شما کدام عنوان را برای این عرفان مناسب می‌دانید؟

پاسخ: برای وضع اصطلاح مناسب در این زمینه باید دقت لازم را به کار بست. تمام اصطلاحاتی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند مانند عرفان دینی، عرفان و حیانی، عرفان اهل‌بیتی، عرفان شیعی و... اصطلاحاتی هستند که نکات مثبتی را در خود جای می‌دهند و در صورت برخی توضیحات می‌توان از آنها استفاده کرد. اما مسئله این است که اگر ما بخواهیم از بین این اصطلاحات بهترین و دقیق‌ترین تعبیر را انتخاب کنیم، باید سراغ کدام



واژه برویم؟ برخی از اصطلاحاتی که مطرح شده، به خودی خود نمی‌توانند منظور ما را به دست دهند و لازم است همواره به همراه توضیحاتی ارائه شوند. بنابراین باید دید کدام اصطلاح برای عرفان مورد نظر مناسب‌تر است.

به نظر می‌رسد با توجه به نکات متعدد بهترین اصطلاح از بین تعابیر ذکرشده، واژه عرفان شیعی است. واژه عرفان دینی، شامل همه ادیان حتی ادیان بشری هم می‌شود؛ یعنی اگر بخواهیم عرفان مورد نظر را عرفان دینی بنامیم، در اینجا یا باید توضیحاتی برای روشن شدن منظورمان ارائه کنیم یا اصطلاح ما اعم از مراد ما را در برخواهد گرفت؛ به خصوص در عرصه بین‌الملل مراد از عرفان دینی بیشتر گوهر ادیان و وجه مشترک ادیان است؛ بنابراین حتی شامل ادیان غیر ابراهیمی هم می‌شود.

عرفان و حیانی اگرچه خاص‌تر از عرفان دینی است، بازهم اعم از مدعاست و با این تعبیر با زهم ما نمی‌توانیم آن نکته‌ها و مشخصه‌های بارز عرفان اهل‌بیتی و شیعی را نشان دهیم. عرفان و حیانی همه ادیان و حیانی را شامل است و اختصاصی به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام ندارد. عرفان اسلامی هم اگرچه به عرفان مورد نظر ما نزدیک‌تر است، تمایز میان ما و اهل سنت را نشان نمی‌دهد؛ به خصوص اینکه در سال‌های اخیر در دنیا به تفاوت‌ها و تمایزهای شیعه و سنی توجه زیادی شده است و ما اگر بخواهیم هویت مستقل خود را نشان دهیم، باید از عنوانی استفاده کنیم که وجه ممیزه ماست.

برای همین آنچه می‌تواند مقصود ما را نشان دهد، عرفان اهل بیت و عرفان شیعی است؛ اما از آنجا که عرفان اهل بیت یک اصطلاح مشهور و متداولی نیست و علاوه بر آن در تعریف اهل بیت علیهم‌السلام هم اختلافاتی وجود دارد، بهتر است از عرفان شیعی استفاده کنیم. در مراکز علمی و عرصه بین‌الملل اصطلاح «شیعی» شناخته‌شده‌تر و بسیار متداول است.



حقیقت عرفان شیعی

سؤال: جنابعالی به درستی و دقت هرچه تمام‌تر عرفان اهل بیت علیهم‌السلام و عرفان اهل بیته را طرح و تبیین کردید و اکنون با روشن شدن ضرورت بحث از عرفان اهل بیت به نظر شما ماهیت این عرفان چیست و چگونه به دست می‌آید؟

پاسخ: حقیقت عرفان و معرفت به اندازه حیات و آفرینش انسان سابقه عملی و در آموزه‌های وحیانی پیشینه‌ای دیرینه دارد. سیر و سلوک علمی و عملی مؤمنان به سوی حضرت حق به قدر ظرفیت هر انسانی از آموزه‌های مهم همه انبیای الهی و پیامبر اسلام است؛ لذا ضرورت دارد به بعد عرفانی و معرفتی از دیدگاه دین پرداخته شود.

در مورد عرفان شیعی یکی از نکته‌هایی که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که اهل بیت علیهم‌السلام بدون شك دارای بالاترین مقام‌های عرفانی و معرفتی و شهودی بوده‌اند. دقیق‌تر اینکه بالاترین مقام عرفانی و ورود در عرصه توحید، در همه مراتب توحید و همه مراتب فنا و در حوزه معرفت شهودی، برای آن بزرگواران حاصل بوده است. آنچه از ائمه معصومین نقل شده و این مقداری که در دسترس است و در خدمت کلمات عرش‌آین آن هستیم، مقامات والای عرفانی ائمه علیهم‌السلام را نشان می‌دهند؛ پس چنین جایگاهی برای ائمه معصومین علیهم‌السلام به لحاظ ثبوتی و نفس‌الامری وجود دارد؛ اما ما راهی به شناخت حقیقت و کنه آن مقامات نداریم و برای ما راهیابی به آن بازگام میسر و ممکن نیست. کسی که در درجه معرفت پایین‌تر یا شهود و ایمان پایین‌تر باشد، نمی‌تواند به کنه و اکتنا کسی که در مقام بالاتر است، پی ببرد و به همین جهت پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «ما عرفك إلا الله و أنا و ما عرفني إلا الله و أنت و ما عرف الله إلا أنا و أنت (حافظ رجب‌برسی، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين علیه‌السلام، ص ۱۷). این مقام و جایگاه را باید با روش خاص خود کشف کرد. برای وصول به مقامات عرفانی که همان حقیقت بندگی است هم بلاشک باید با ریاضت شرعی به آن دست یافت تا بتوان در حد ظرفیت خود از این حضور



شهود و مشاهده و مکاشفه بهره‌مند شد. ما در عرفان اهل‌بیتی درحقیقت می‌خواهیم به منطقی فهم مقام عرفانی اهل بیت علیهم‌السلام دست یابیم و آن را تبیین کنیم.

در جهان اسلام از قرن اول مباحث معرفتی به شکل‌های مختلف مطرح بوده و اهل معنویت همواره در جهان اسلام حضور داشته‌اند. بعدها عرفان مصطلح به صورت یک علم در تاریخ حیات عارفان مسلمان پدید آمد و تلاش‌های جدی در این زمینه از سوی عارفان صورت گرفت؛ حتی در قرن هشتم ماهیت شیعی پیدا کرد. جناب سیدحیدر آملی که از عالمان و شخصیت‌های برجسته عالم تشیع است، به این حوزه عرفان به صورت جدی پرداخت و بحث شریعت، طریقت و حقیقت را به شکل علمی مطرح کرد. اگرچه تمام تلاش‌هایی که سیدحیدر علیه‌السلام انجام داده است، در جای خود درخور توجه است، اگر ما بخواهیم عرفان اهل‌بیتی را به صورت یک علم مطرح کنیم، لازمه‌اش آن است که برای آن موضوع و محمول و احکام خاص خود را تدوین کنیم. این بحث به این شکل یک امر جدید خواهد بود و مناسب است با توجه به منابع غنی که در این زمینه داریم، آن مبانی و اصول عرفانی را از مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام کشف کنیم تا بتوانیم از عرفان اهل بیت به مکتب عرفان اهل‌بیتی دست یابیم.

تمایز میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی

سؤال: با توجه به توضیحات مفیدی که ارائه فرمودید و در اثنای مباحثتان به عرفانی اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی اشاره کردید، آیا می‌توان میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی تفاوت قایل شد؟

پاسخ: در اینجا مناسب است به تفاوت میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی اشاره‌ای داشته باشیم. به نظرم تفاوت بین عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی در این خواهد بود که عرفان اهل بیت یعنی مجموعه آموزه‌هایی که از اهل بیت علیهم‌السلام در موضوعات مختلف به ما



رسیده است که نشان می دهند اهل بیت علیهم السلام دارای جایگاه عرفانی والایی هستند. این جایگاه در بالاترین درجه برای معصومان ثابت بوده و آنچه از حالات و عبادات و سلوک علمی و عملی آن بزرگواران نقل شده، به صورت مطلق برای ائمه وجود دارد؛ ولی در عرفان اهل بیته ادعا بر این است که اهل بیت علیهم السلام دارای مدرسه و مکتب عرفانی بوده‌اند؛ عرفانی که بر آمده از آموزه‌های معصومان است که قرآن ناطق‌اند و معارف و دعاهایی که از آن بزرگواران نقل شده است و می‌تواند یک نظام منسجم عرفانی را ارائه دهد. ما باید با کشف این ادبیات و این منطق به مبانی و اصول عرفانی از منظر اهل بیت علیهم السلام دست یابیم. پس به هر حال تکلیف این حوزه بحث باید روشن شود که در مدرسه و مکتب اهل بیت ما مواجه با مجموعه‌ای از معارف و آموزه‌ها هستیم که می‌توانیم از آنها به‌نوعی عرفان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به دست آوریم. با توجه به اینکه مدرسه اهل بیت که امروزه به‌نوعی به نام مذهب تشیع به آن پرداخته می‌شود، در حوزه معنویت سرآمد است. از این حیث ضرورت دارد به این موضوع، با اهمیت خاصی که وجود دارد، پرداخت شود.

شناخت ذات حق در عرفان شیعی

سؤال: آیا در مکتب عرفان اهل بیت علیهم السلام شناخت ذات حق تعالی امکان‌پذیر است؟ به بیان دیگر آیا اکتناه ذات برای بشر دست‌یافتنی است؟

پاسخ: در حوزه خداشناسی آیات زیادی وجود دارد و درباره مراتب شناخت حق مباحث بسیاری قابل طرح است. قرآن کریم می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام: ۱۰۳). انسان نمی‌تواند حقیقت معرفت را پیدا کند؛ «ما قدر والله حق قدره». نمی‌توان به نهایت معرفت الهی رسید. خداوند بی‌نهایت و کمال مطلق است و روشن است که به وجود بی‌نهایت و کمال مطلق نمی‌توان احاطه یافت. به اصطلاح انسان نمی‌تواند به کنه معرفت حق دست یابد. حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:



«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بُعْدُ الْحِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱). از این روایت معلوم می‌شود که انسان نمی‌تواند به لحاظ معرفتی به کنه حق راه یابد؛ لذا آیات بسیار زیادی داریم که درحقیقت در شناخت خدای تبارک و تعالی و روایات مفصل است که ذیل آیات آمده و شرح آیات کرده است؛ منتها در جای خودش باید مفصل به آن پرداخته شود.

بنابراین آدمیان نمی‌توانند به آن ذات معرفت راه پیدا کنند و همه از رسیدن به آن عاجزند. «لَمْ يَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ». در عرصه معرفت به ذات حق همه اعلان و اعتراف به عجز می‌کنند. چه اینکه در تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که «لَا يَدْرِكُهُ بُعْدُ الْحِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ»؛ نه با همت عالی و نه با عقل تیزبین نمی‌توان به کنه ذات الهی راهی یافت و باز هم در تعبیر دیگر از نهج البلاغه ذکر شده است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَرَدَعَتْ عَظَمَتَهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاعاً إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵)؛ یعنی عقل و خرد دانشمندان در برابر ذاتش حریم نگه می‌دارند و به هر حال همه ناامیدند از اکتناه و احاطه به ذات اقدس اله. این نکته، نکته مهمی است و برخی از عرفا هم به آن اشاره دارند؛ مثل «سبحان من لم يجد سبيلاً إلى معرفته إلا العجز عن معرفته» (محي الدين عربي، فتوحات مكيه، ج ۲، ص ۲۵۵). تعبیری است که در برخی کتاب‌های عرفانی آمده است. در تعبیر دیگر آمده است: «اما الذات الالهية فحار فيها جميع الانبياء و الاولياء» (قيصري، شرح فصوص الحکم، ص ۳۴۶). ملاصدرا هم در کتاب مبدأ و معاد این گونه اشاره دارد: «فيجب الاعتراف بالعجز عن معرفته و هذا غاية معرفته» (ملاصدرا، مبدأ و معاد، ص ۳۸). امام علیه السلام هم در کتاب مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية هم در مصباح اول اشاره می‌کند که «أَنَّ الْهُوِيَةَ الْغَيْبِيَّةَ الْأَحَدِيَّةَ وَ الْعَنْقَاءَ الْمَغْرَبَ الْمُسْتَكْنَ فِي غَيْبِ الْهُوِيَّةِ وَ الْحَقِيقَةَ الْكَامِنَةَ تَحْتَ السَّرَادِقَاتِ النُّورِيَّةِ وَ الْحَجَبَ الظَّلْمَانِيَّةَ فِي "عَمَاءٍ" وَ بَطُونَ وَ غَيْبٍ وَ كَمُونَ لَا اسْمَ لَهَا فِي عَوَالِمِ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ

و لا رسم و لا أثر لحقیقتها المقدّسة فی الملک و الملکوت» (امام خمینی، مصباح الهدایة، ص ۱۳). در کتاب‌های عرفانی و معارفی ما از این تعابیر فراوان استعمال شده است. ابن سینا هم در اشارات می‌گوید: «جل جناب الحق عن أن يكون شریعة کل وارد» (ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط نهم). اینها اشاره به این حوزه معرفتی دارد که به هر حال در روایات ما مفصل به آن پرداخته شده است و نشان می‌دهد راه در این زمینه باز و هموار نیست.

مطالعه کلمات اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد حضرات معصومان توجه ویژه‌ای به توحید و شناخت عرفانی حق داشته‌اند؛ برای نمونه خطبه اول نهج البلاغه خطبه ۱۷۹ و من کلام له علیه‌السلام «و قد سأله ذعلب الیمانی، فقال هل رأیت ربک یا امیرالمؤمنین؟ فقال علیه‌السلام أفأعبد ما لا أرى؟ فقال و کیف تراه؟ فقال: لا تُدرکهُ العیونُ بِمُشَاهَدَةِ العیان، وَ لکن تُدرکهُ القلوبُ بِحَقَائِقِ الإیمان، قریب من الأشياءِ غیر [مُلامِسٍ] مُلامِسٍ، بَعیدٌ مِنْهَا غیرَ مُباینٍ» (نهج البلاغه خطبه ۱۷۹).

در خطبه ۱۵۲ می‌فرماید: «إِنَّمَا الْأَنْبِيَاءُ قُؤَامٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ» (همان، خطبه ۱۵۲) و در خطبه ۱۹۹ می‌گوید: «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَ خَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْبَرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّمَا "كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا"؛ أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُبُلُوا "مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ" وَ إِنَّمَا لَتَحُثُّ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقُ وَ تَطْلُقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبِيِّ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم بِالْحَمَةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ حَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ. وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَ لَا فِرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَ لَا مَالٍ، يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ "رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ" وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نَصِيْبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ "وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا"، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ [يَصْبِرُ] عَلَيْهَا نَفْسَهُ» (همان، خطبه ۱۹۹).

همچنین در خطبه ۲۲۲ و نامه ۴۵ و حکمت ۷۷ اشارات بسیاری به تعالیم عرفانی



شده است. یا حدیث حقیقت را که بحث‌های زیادی در رابطه با آن شده و اهل تحقیق کتاب‌های زیادی در شرح آن نوشته‌اند؛ از جمله مرحوم ملا عبدالله زنونزی در کتاب **انوار جلیه** به آن پرداخته است. آنجا که جناب کمیل که از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین است، سؤال می‌کند «ما الحقیقه؟ فقال: ما لك و الحقیقه. قال کمیل: أولست صاحب سرّك؟ قال: بلی ولكن یرشح عليك ما یطرح منی. قال کمیل: أو مثلك یخب سانلا؟ فقال: الحقیقه كشف سبحات الجلال من غیر اشاره. فقال: زدنی بیانا. قال: محو الموهوم مع صحو المعلوم. فقال: زدنی بیانا. فقال: هنك الستر لغلبه السر. فقال: زدنی بیانا. قال: نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاكل التوحید آثاره. فقال: زدنی بیانا. قال: اطف السراج فقد طلع الصبح (سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۲۸). این حدیث از آن احادیثی است که اگر خوب دقت شود، خیلی از معانی در این حدیث شریف می‌تواند به دست آید که مرحوم شوشتری در کتاب **مجالس المؤمنین** (جلد دوم صفحه ۱۰) این را آورده‌اند.

آیات مربوط به حوزه‌های عرفانی فراوان است و در کتب عرفانی هم به‌نوعی از این منظر مورد بحث قرار گرفته و حتی در کتب تفسیری آیاتی مثل «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل علیم» که در سوره مبارکه حدید آیه سوم است. یا برای نمونه آیه شریفه «وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ فَاَیْنَ مَّا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ» (بقره: ۱۱۵) اشاره دارد به اینکه انسان خدای تبارک و تعالی را از نظر حضور همه جا می‌تواند مشاهده کند؛ چون حق تعالی در عین ظاهر، باطن و در عین اول، آخر است و هیچ جا از او خالی نیست. درحقیقت خدای تبارک و تعالی از احاطه قیومی برخوردار است و چون حق تعالی بسیط محض است، دارای جهت نباید باشد و جهت در حقیقت مخصوص ماده است و به هیچ وجه در این حوزه راه پیدا نمی‌کند.

تعبیری که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه دارد، «كَيْفَ يَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُوْدِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْظَرُ لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى

دلیلِ یَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بُعِدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ. عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَهَا رَقِيبًا» از بیان‌های نورانی است که نکات بسیار عمیقی را در حوزه خداشناسی مطرح می‌کند؛ یعنی خدای تبارک و تعالی را نور مطلق می‌داند و هیچ چیزی غیر از حق تعالی نیست که بتواند راهنما برای حق تعالی باشد. انسان از خود حق تعالی برای شناخت و معرفت و حضور حق تعالی بهره‌مند شود. «یا من دل علی ذاته بذاته. تنزه عن مجانسه مخلوقات».

همچنین تعبیری که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه دارد، در این زمینه بسیار آموزنده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَأَنَّ لَا عَنْ حَدَثٍ مُوجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحُرُكَاتِ وَ الْآلَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱). در معانی و تفسیر این خطبه نکات فراوانی دیده می‌شود. همه محققان، حکما و عرفا اذعان دارند که این سخن از زیباترین و حکیمانه‌ترین و جامع‌ترین سخن درباره توحید صفاتی حق تعالی است و رابطه آن هم با ذات اقدس اله مشخص شده است و درحقیقت اگر ما بخواهیم به تفسیر این عبارات توجه کنیم، قطعاً به جلسات فراوانی نیاز داریم تا بتوانیم به معانی‌ای که در این فقره‌های شریفه وجود دارد، پی ببریم. در قرآن کریم نیز آیات فراوانی در این باره هست که باید البته مطالعه شود. مثل آیات آخر سوره مبارکه حشر که در باب خداشناسی نکات بسیاری دارد: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (حشر: ۲۲) تا آخر آیه شریفه که به اصطلاح می‌تواند يك باب معرفت عمیقی را برای انسان باز کند و او بتواند آن حقایق را به لحاظ شهودی درک کند.



اینکه انسان چگونه می‌تواند در حوزه نظر به این معرفت و عرفان برسد و چگونه می‌تواند در مقام عمل به آن حقیقت عرفانی نایل شود، بی‌شک با شناخت مکتب و مدرسه عرفانی اهل بیت علیهم‌السلام میسر است. این سلوک علمی و عملی در صورتی که فرد سالک اراده جدی داشته باشد، قابل دست‌یابی است. البته تلاش‌های عارفان بزرگ به‌ویژه عارفان شیعی و بالخصوص از قرن هشتم به بعد در جای خود قابل تقدیر و تحسین است. اما اینکه آیا عرفان مصطلح همان عرفان اهل‌بیتی است، به صورت قطعی نمی‌توان پذیرفت. البته به این معنا نیست که در عرفان مصطلح به آموزه‌های اهل‌بیتی پرداخته نشده باشد، بلکه مطلب این است که باید بیش از این از اندیشه‌های اهل بیت بهره مند شد.

جایگاه شهود در عرفان شیعی

سؤال: با توجه به اینکه در عرفان مصطلح شهود عرفانی جایگاه مهمی دارد و یافته‌های عرفانی از طریق شهود به دست می‌آیند، جایگاه شهود در عرفان شیعی را چگونه می‌دانید؟

پاسخ: عرفان درحقیقت ماهیت شهودی دارد؛ یعنی مسیری است که انسان از راه شهود به حق تعالی شناخت پیدا می‌کند. این هم شهود عین‌الیقینی است و هم حق‌الیقینی. عین‌الیقین به معنای مشاهده حق است و حق‌الیقین به معنای فنای در حق؛ یعنی هنگامی که انسان حق را شهود کرده، به لقای آن می‌رسد. در آیات قرآن هم این نحوه شهود مورد توجه قرار گرفته است: «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر: ۷)؛ یعنی در همین دنیا یقین برای انسان حاصل می‌شود. این یقین می‌تواند در رابطه با خداوند مصداق پیدا کند. اگر معرفت شخص به خدای تبارک و تعالی عین‌الیقین باشد، مرتبه‌ای از معرفت عرفانی برای او حاصل شده است؛ اما معرفت حقیقی و بالاترین درجه معرفت، معرفت حق‌الیقین است که فراتر از شهود و با لقا به دست می‌آید.



عرفان معرفت نوری و اشراقی به حق سبحانه و تعالی است که انسان از طریق آن به اوج معرفت می‌رسد و به توحید راه می‌یابد. البته این مقام با تزکیه نفس و تذکیه عقل محقق می‌شود. درحقیقت انسان باید نفس خود را تربیت کند و از راه تربیت نفس و سلوک نفسانی می‌تواند به این حوزه راه پیدا کند و این هم در مقام نظر و هم در عمل است. در آیات و روایات به هر دو مقام اشاره شده است. در آموزه‌های اهل بیت به هر دو تصریح شده و راه رسیدن به منزل مقصود هم بیان گردیده است.

عرفان همان معرفت شهودی است. معرفت برای انسان یا از راه عقل به دست می‌آید یا حس یا قلب. در عرفان منظور از معرفت، معرفت قلبی است که در اینجا از آن تعبیر به معرفت شهودی می‌کنند که انسان از آن برای شناخت خدای تبارک و تعالی استفاده می‌کند. در دعای ابوحمزه اشاره شده که «بک عرفتک» یعنی شناخت خدا از طریق شهود خود اوست. در عرفان انسان به یک فهم درونی و فهم شهودی نایل می‌شود که این همان عرفان نظری است و برای رسیدن به آن باید مسیری را طی کند تا به انقطاع از ماسوی الله نایل شود که همان عرفان عملی خواهد بود. پس عارف با طی این مسیر عملی به شناخت حق رسیده و قلبش مملو از محبت الهی می‌شود و همان طور که در دعای کمیل ذکر شده، به مقامی می‌رسد که زبان حال او این است که «قلبی بحیک متیما». سالک از راه خودآگاهی به خداآگاهی می‌رسد و خود را از هر تعلق و تعینی رها و آزاد می‌کند و به این ترتیب به آزادی معنوی به معنای کامل و دقیق آن نایل می‌شود. اینها مسیری است که با آموختن معارف اهل بیت می‌توان آن را طی کرد و به حقیقت آن دست یافت.

آزادی معنوی یعنی نفس انسان از هر غل و زنجیری که دارد خود را می‌رهاند و آزاد می‌کند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷). مصداق کامل آزادی معنوی همین است و این در حقیقت با یک هجرت جامع حاصل می‌شود: «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ۱۰۰).



البته اینکه این هجرت، هجرت از مکه به مدینه را شامل می‌شود، بحثی نیست؛ ولی چه بسا هجرت واقعی هجرت از بیت نفس باشد به مقصد الله و رسول او و درحقیقت آن هجرت است که می‌تواند معنا پیدا کند و ماندگار شود؛ چه اینکه در برخی روایات ما هجرت حقیقی هجرت از سینات است. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ عَنِ السَّيِّئَاتِ». از نظر قرآن و عترت عارف در عین اینکه با خداست، با خلق خدا هم هست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴) و هیچ وقت از یاد خدا غافل نخواهد بود. «ولا تکن من الغافلین». عارفان درحقیقت از مقامات متعددی برخوردارند، آن هم بر حسب ظرفیتی که خدا متعال در وجود آنها قرار داده است. بنابراین در عرفان اهل بیتهی سالک به حقیقت توحید راه پیدا می‌کند و عرفان شیعی آن است که از قرآن و عترت نشئت می‌گیرد. همین است که «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۱۶۲).

عارف در لسان روایات

سؤال: تعبیر عرفان و عارف تعبیری است که در عرفان مصطلح به کار می‌رود. آیا در لسان روایات و کلام اهل بیت ما چنین تعبیری هست؟

پاسخ: در آموزه‌های اهل بیتهی لفظ عارف به کار رفته است؛ مثلاً در دعای شریف مناجات شعبانیه آمده است «الهی الحقنی بنور عزک الایح فاکون لک عارفا» که اشاره به نور الهی می‌کند که عارف از نور الهی بهره‌مند می‌شود و خدای تبارک و تعالی آن را به شخص عارف اشراق می‌کند. «انت الذی اشرفت الانوار فی قلوب اولیاءک حتی عرفوک و وحدوک». در کلام اهل بیت آمده که برای شناخت خداوند از خود او مدد باید گرفت و به وسیله اوست که می‌توان خدا را شناخت. «بک عرفتک و أنت دلتنی علیک». یا در تعبیر دیگر می‌فرماید: «و اجعلنا من أخص عارفیک: ما را از جمله خواص عارفانت قرار بده». از این

نوع عبارات را شما در کلام اهل بیت بسیار می بینید؛ اینکه عارف جسمش با خلق و قلبش با الله است: «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴) و وقتی که ما در این قسمت غور بیشتری داشته باشیم، به جمع بندی دقیق تری خواهیم رسید.

شاخصه های عرفان اهل بیته

سؤال: برای شناخت و تدوین عرفان شیعی که مورد نظر جنابعالی است، چه شاخصه هایی را لازم می دانید؟

پاسخ: در مکتب اهل بیت عقلانیت، معنویت و عدالت وجود دارد و قیام برای اینها از ارکان اندیشه های اهل بیته است؛ یعنی اگر ما به آموزه های اهل بیت توجه داشته باشیم، معنویت در آن موج می زند؛ اما معنویت مسئولیت محور نه مسئولیت گریزی؛ معنویت و عرفان ظلم ستیز نه ظلم پذیر. اینکه انسان در حوزه معنویت قرار بگیرد برای اینکه واقعیته به نام ظلم را بپذیرد بدون اینکه تلاشی در مقابل ظلم داشته باشد، از معارف ما برداشت نمی شود.

نه آن مورم که بر پایم بمالند نه زنبورم که از نیشم بنالند

از اهل بیت می آموزیم که باید رودرروی ظالم ایستاد. در این عرفان نه از ظلم خبری است و نه ظلم پذیری؛ زیرا «الظالم و المظلوم کلهمما فی النار» و لذا حضرت امیر در نامه به امام حسن علیه السلام می فرمایند: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» (نهج البلاغه نامه ۳۱).

ما باید مدرسه اهل بیت را از حیث عرفان و معرفت به دور از هر گونه افراط و تفریط و به دور از هر گونه قصور و تقصیری به جامعه امروز بشری معرفی کنیم. متأسفانه در این زمینه گاهی چنین افراط و تفریطهایی مقایسه می شود و نسبت به اهل بیت علیهم السلام جفا صورت می گیرد و معارف ناب اهل بیت در این حوزهها مغفول می ماند.



با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت در خصوص شاخصه‌های عرفان شیعی یا عرفان اهل‌بیتی به نظر می‌رسد این شاخصه‌ها را می‌توان ارائه داد و لازم است روی آن تأمل بیشتری کنیم. برخی از این شاخصه‌ها عبارت‌اند از:

۱. کمال‌خواهی

یعنی در عرفان اهل‌بیتی مسیر، مسیر کمال است و کمال به این معناست که انسان به صفات الهی تشبه پیدا کند و مظهر صفات و اسمای الهی بشود. این کمال هم در بعد نظر است و هم در بعد عمل که لحظه‌ای هم نباید انسان منقطع باشد. هم در حوزه عرفانی و معرفت که البته باید اعتراف هم کند که «ما عرفناك حق معرفتك» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳) و هم در بخش عملی هم اعتراف کند که «ما عبدناك حق عبادتك» (همان).

۲. عقلانیت

عرفان اهل‌بیتی خردستیز نیست، بلکه با عقل سازگار است. در مکتب اهل بیت همواره عقل جایگاه مهم داشته و اهل بیت علیهم‌السلام پیروان خود را دعوت به تعقل کرده‌اند. محدث بزرگ مرحوم کلینی در کتاب گرانسنگ خود، اصول کافی، اولین بحث را با عقل و جهل آغاز کرده و تعبیر بسیار بلندی از اهل بیت در آن ذکر کرده است. بنابراین عرفان شیعی هیچ‌گاه با عقل مخالفتی نداشته است. به حکم عقل است که انسان عاشق به معنای واقعی می‌شود و همین عقل حکم می‌کند که مقام شهود فوق‌طور عقل است.

۳. شریعت‌محوری

در عرفان شیعی محور سلوک شریعت است و بدون شریعت نمی‌توان به مقامی دست یافت. دوری از شریعت انحراف از آموزه‌های اسلامی است. بی‌توجهی به شریعت در

بعضی جریان‌های عرفانی مورد تأیید عرفان حقیقی نیست. شریعت عنصر مهم ریاضت و سلوک است و در همه مراتب لازم است که سالک جانب آن را رعایت کند. درحقیقت هرچه مقامات و مراتب کمال انسانی بالاتر باشد، نیاز به شریعت و احکام آن بیشتر و بیشتر می‌شود. گاهی کلماتی از عرفای محقق درباره شریعت نقل می‌شود که به اشتباه آنها را مخالفت با شریعت معنا می‌کنند، در حالی که مقصود عرفان واقعی این است که اکتفا به شریعت نشود نه اینکه انکار شریعت کند. «سلوک عرفانی» بدون التزام عملی به شریعت، نتیجه‌بخش نیست؛ لذا شریعت‌گروی برای همه اصحاب سیر و سلوک لازم است. به همین دلیل است که «سقوط تکلیف» نه تنها در هیچ مرتبه‌ای از مراتب اعتبار ندارد، بلکه افراد هر چقدر به خداوند تقرب بیشتری داشته باشند، تکالیف سنگین‌تری خواهند داشت. سلوک فاقد شریعت، سلوک نیست، بلکه سراب و موجب ضلالت و فساد است و فرجامی جز ندامت و پشیمانی ندارد. امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه اخلاقی - عرفانی خود به امام حسن مجتبی علیه السلام وی را به تقوا و ملتزم‌بودن به امر خدا و آبادکردن دل با ذکر خدا توصیه می‌فرماید: «تورا ای فرزندم سفارش می‌کنم به تقوای خدا و پای‌بندی به فرمان او و آبادکردن دلت به یاد او» (همان، ص ۶۹). در آغاز دستورالعملی از فقیه عارف، آیت‌الله حسینقلی همدانی بر التزام به شریعت تأکید شده و چنین آمده است: «مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات ... راهی به قرب حضرت ملک الملوک - جل جلاله - نیست» (محمد بهاری همدانی، تذکرة المتقین، ص ۲۰۷-۲۱۴). امام خمینی علیه السلام نیز که شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام است، بر لزوم عمل به ظاهر شریعت و ابتدای سلوک بر شریعت تأکید کرده و فرموده است: «بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ يك از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود» (امام خمینی، چهل حدیث، ص ۷). اگر عارفان در سیر و سلوک، تابع شریعت و ولایت اهل بیت علیهم السلام باشند و



راه صحیح را طی کنند، گوشه‌ای از علم شهودی انبیا و اولیا به آنها می‌رسد (جوادی آملی، دین شناسی، ص ۲۴۸) و اگر تهذیب و تزکیه بر خلاف مسیر شرع باشد، ریاضتی باطل است. سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرّمات و مکروهات، از سوی دیگر قابل قبول نیست و بازدهی ندارد (همو، تفسیر موضوعی، ج ۱۰/ همو، مبادی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۵).

۴. امامت و رهبری

عرفان شیعی ولایت محور است. امامت و رهبری از ویژگی‌های عباد الرحمن در سوره مبارکه فرقان آمده است. اولش این است که «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان: ۶۰). اینها برنامه شبانگاهی دارند و برنامه روزانه دارند و از فساد و منکرات پرهیز دارند و تا می‌رسد به اینجا که «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرْقَةً أَغْنِي وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان: ۷۴)؛ یعنی درحقیقت اینها درخواست امامت می‌کنند برای متقین که راه را به آنها نشان دهند. از این جهت این یکی از شاخصه‌های عرفان اهل بیته است. البته هر کسی به اندازه ظرفیت خودش در این حوزه راه پیدا می‌کند و آن وقت جامعه، جامعه اهل معرفت می‌شود. جامعه اهل معرفت به جامعه‌ای گفته می‌شود که نسبت به همدیگر حس مسئولیت‌پذیری دارند و هدایت می‌کنند؛ از گمراهی و افراط و تفریط رنج می‌برند و از اینکه جامعه مسیر عقلانی را طی نمی‌کند و در مسیر معنویت نیست، رنج می‌برند؛ از اینکه جامعه به سمت دنیا طلبی و دنیا پرستی است، رنج می‌برند؛ از این رو در عرفان شیعی بدون دستگیری از دیگران سلوک شخص به کمال نخواهد رسید.

اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می‌دهد و «ولایت» نقش کلیدی در سیر و سلوک دارد؛ چنان‌که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از

ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای مردم معنای صراط مستقیم این است که خدایا ما را به محبت محمد و آل محمد هدایت کن» (حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۸۷/ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۱۰). پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی بر اساس معرفت، محبت و تبعیت از پیامبر اسلام ﷺ و عترت طاهره اش ترسیم شده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کامل معصوم ﷺ اگر از سر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می رساند و هرگز دچار خطا نمی شود. امامت و ولایت روح عرفان اهل بیتی است.

۵. جامعیت و کمال

عرفان شیعی جمع میان دنیا و آخرت است؛ یعنی در دنیا باید زندگی کنیم از باب اینکه مزرعه آخرت است و آن نصیبی که از دنیاست، انسان نباید فراموش کند. «لانتس نصیبک من الدنیا» (قصص: ۷۷)؛ ولی درحقیقت دنیا و آخرت دو روی یک سکه اند. آخرت باطن همین دنیاست. پس در این صورت اگر انسان می خواهد به آخرتی ابدی و جاودانی برسد، باید دنیای خود را آباد کند؛ به گونه ای که لحظه ای نباید از تلاش و کوشش بر حذر باشد. «و أن لیس للانسان الا ما سعی». به تعبیر امام حسن مجتبی ﷺ «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶). این هم از شاخصه های مهم عرفان اهل بیتی ﷺ است که باید مورد توجه قرار گیرد.

۶. توحیدمحوری

عرفان اهل بیتی بر گفتمان توحید استوار است و اساساً شناسنامه وجودی و هویت اصلی آن توحید است؛ به این معنا که عرفان خداگرایانه در همه سطوح و ساحات بوده و همه چیز از خدا، به سوی خدا، برای خدا و به یاری خداست. در عرفان اهل بیتی مطلوب بالذات و مقصود بالاصاله فقط خداست؛ چه اینکه محبوب حقیقی و معبود راستین فقط



خداست؛ لذا سالک الی الله همه شئون وجودی‌اش در ارتباط با خداست؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: «و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند، همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن» (مزمّل: ۸-۹).^۱ قابل ذکر است مقصود از توحید اعم از توحید ذاتی توحید فعلی و توحید وصفی است.^۲ پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ در یکی از دعاهای معروف اشاراتی عمیق و دقیق به مراتب سه‌گانه «توحید» نموده و فرمودند: «از عذاب تو به گذشتت و از خشم تو به رضا و خشنودی‌ات و از کیفر تو به عفو و بخششت و از ذات مقدست به ذات مقدس خودت پناه می‌آورم» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۶۹).^۳ فراز اول اشاره به توحید فعلی، فراز دوم به توحید وصفی و فراز سوم به «توحید ذاتی» خواهد بود. به تعبیر سیدحیدر آملی عرفا «موحد اول را صاحب عقل، موحد دوم را صاحب «عین» و موحد سوم را صاحب «عقل و عین» اصطلاح نموده‌اند که سومی جامع آنها و فائق بر آنهاست (سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه، ص ۷۰-۸۱). البته کسانی به «اسرار توحید» آشنایند که متوقف بر مواقف

۱. واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا، رب المشرق والمغرب لا اله الا فاتخذہ وکیلا.

۲. «در هر صورت راه رسیدن به مرحله والای از توحید یعنی همه‌چیز و همه‌کس و در واقع کل عالم هستی را از خدا دانستن جز باریشه کن کردن انانیت و به تعبیری اراده خود را تابع اراده خدا کردن به دست نمی‌آید. آنچه باعث شده است میان ما و خدا حجاب به وجود بیاید همین اعمال و رفتار ناشی از انانیت و منیت است. «من می‌خواهم» است که نمی‌گذارد خدا را ببینیم و اجازه نمی‌دهد که احساس کنیم و ببینیم که کار، کار اوست. در هر صورت مجموع مراحل سیر و سلوک را می‌توان سه مرحله در نظر گرفت که از توحید افعالی آغاز و به توحید ذاتی ختم می‌شود. روح کلی این سه مرحله نزدیک یک‌چیز بیشتر نیست و آن عبارت از «بنده شدن» است. بنده شدن را می‌توان در سه مرحله بنده شدن در افعال، بنده شدن در صفات، و بنده شدن در هستی تقسیم کرد و برای طی هر مرحله نیز باید کارها و تمرین‌های متناسب با آن مرحله صورت پذیرد.» (در جستجوی عرفان اسلامی، علامه مصباح یزدی، ص ۲۲۸)

۳. اللهم انی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و... اعوذ بک منک.

و منازل سلوکی نشده، پیوسته در حال مجاهدت‌های معنوی، طی مقامات روحانی و فتوحات غیبی باشند. به تعبیر شیخ شبستری:

کسی بر سبزه وحدت گشت واقف که او واقف نشد اندر مواقف
دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهود است
(محمود شبستری، گلشن راز، ص ۴۶۹)

سالک اهل بیته از جهت «بینش» به مرحله‌ای می‌رسد که سراسر هستی خود و غیر خود یا آفاق و انفس را نشان آن بی‌نشان می‌یابد و از جهت «گرایش» جز به او دل نمی‌بندد و از جهت «کنش» غیر او را نمی‌پرستد و طلب نمی‌کند. «توحید» اعم از معرفت توحیدی و توحید شهودی، صمدی و وجودی غایت سلوک عرفانی است و به تعبیر محقق طوسی (رض) «توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد و توحید به معنای اول شرط باشد در ایمان و به معنای دوم کمال معرفت باشد (خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۱۵۶).

چيست توحيد خدا افروختن خوبستن را پيش واحد سوختن
گر همی خواهی که بفروزی چو روز هستی همچون شب خود را بسوز
هستیت در هست آن هستی نواز همچو مسّ در کیمما اندر گداز

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۱۴-۳۰۱۶)

بدین ترتیب اخلاص در بندگی و تنها از خدا، خدا را خواستن جانمایه سلوک در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است. شبه‌عرفان‌های بدون خدا دچار گرفتاری نفسانی و ابلیسی می‌شوند و «انسان در تاریکی» خود را در «روشنایی» می‌بینید؛ یعنی ظلمت را نور می‌پندارد و این از تسویلات شیطان و تزئین نفس وارونه آدمی است.

۷. عبودیت‌گرایی

در عرفان اهل بیته اصالت از آن «عبودیت» است. در این سیر و سلوک «عبدشدن» از



رهگذر عبادت و بندگی خداست که بزرگ‌ترین کرامت و بهترین مقام سلوکی است و سالک با علم به اوامر و نواهی حق تعالی، خودش را که کسی می‌باید که تسلیم محض فرامین خداست و با بندگی خدا عشق کرده و لذت حقیقی را نصیب خود می‌نماید. بنابراین سالک اهل بیتی هرگز به دنبال کشف و کرامات، قدرت‌های کیهانی و خوارق عادات نمی‌رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری جویی را نوعی دیگر از خودبرتربینی، تورّم یافته و پنهان زیرلایه های عرفان و معنویت با نام سلوک خطرناک و عامل هلاکت می‌داند که به تعبیر اهل معرفت چنین سلوک و عرفانی [اگر اطلاق سلوک و عرفان بر آن صادق باشد] «حجاب اکبر» است و این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شرک» است که انسان بیدارِ قرآنی دور آن را خط کشیده، خویش را در ورطه گمراهی چنین عرفانی قرار نمی‌دهد؛ لذا جهت‌گیری‌های سالک حقیقی رنگ و رایحه الهی به خود گرفته، به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبدشدن دلش را نورانی کرده، به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود به تدریج مظهر اسمای مہر و قہر الهی می‌گردد. به تعبیر علامه جعفری «اساسی ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ - که به طور یقینی عالی ترین و پر معنا ترین حرکت انسانی در عالم هستی است - احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهلک حرکت عرفانی همین است و بس» (محمدتقی جعفری، عرفان اسلامی، ص ۵۸). عرفان وسیله است نه هدف و بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت گوهر عرفان است. به تعبیر بسیار زیبای ابن سینا عرفان را برای عرفان خواستن، حجاب و توجه به من و خود است؛ اما اگر در عرفان «معروف» را دیده، عرفان و عارف در مسیر سلوک به تدریج رخت بر بندد، در دریای وصول غوطه ور و در بحر وصال و وحدت مستغرق است (ابن سینا، الاشارات و التنبیہات، ج ۳، تنبیه ۴، نمط نهم). شجره طیبه عبودیت برای حق تعالی میوه‌هایی دارد به شرح ذیل: الف) علم لدنی و معرفت افاضی: «تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به



او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» (کهف: ۶۵).
 ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «منزه است آن خدایی که بنده‌اش محمد را در یک شب از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) که پیرامون آن را برکت دادیم، سیر داد. آری ما او را بدان جا بردیم تا بخشی از نشانه‌های خود را به او بنمایانیم، به یقین خداوند در خواست بندگانش را می‌شنود و به حال آنان بیناست» (اسراء: ۱).

ج) قرارگرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۹-۳۰).

د) رهایی از وسوسه‌های شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگبار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۳).

ه) بهترین مخلوق الهی گشتن: «ما ایوب را بنده صابری یافتیم، نیکو بنده‌ای بود که دایم رجوع و توجهش به درگاه ما بود» (ص: ۴۴).

۸. سیاست‌گرایی

عرفان عملی اسلام نه تنها با سیاست‌ورزی در تضاد و چالش نیست، بلکه سیاست در دل عرفان قرآنی و ولایی نهفته و عرفان به سیاست نیز جهت‌دایی و الهی می‌دهد. علامه جعفری می‌گوید: «رهبر یک جامعه، بزرگ‌ترین وسیله رسیدن به حیات معقول و زندگی هدف‌دار تکاملی جامعه است؛ لذا خود باید در عالی‌ترین حد ممکن، از حیات معقول و زندگی هدف‌دار تکاملی که بر مبنای «عرفان مثبت اسلامی» استوار شده است، برخوردار باشد». امام خمینی خطاب به فرزندش مرحوم احمدآقا فرمود: «پسر، نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود به جامعه و تشکیل حکومت، گسستن از حق است؛ میزان در اعمال، انگیزه‌های آنهاست. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس



است و آن دام‌گستر، با آنچه متناسب اوست، چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق اللّٰه و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نایل می‌شود» (امام خمینی، آئینه جمال، صص ۲۹-۲۴ و ۷۰-۸۲). آری عرفان اهل‌بیتی ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی، انسان روابط چهاگانه اش - رابطه خود با خدا، رابطه خود با خود، رابطه خود با جامعه و رابطه خود با جهان - را طبق عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی تنظیم نموده، ادامه حیات می‌دهد؛ همچون بزرگان معرفت سیر و سلوک را ادامه می‌دهند: «راه چنان روید که رهروان رفتند». در این نوع زندگی است که جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاءگری و اصلاح طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌گردد و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و رایحه رحمانی یافته، توجه پیامبر اکرم ﷺ و عترت طاهره اش ﷺ به خصوص امام عصر و زمان مهدی موجود موعود (عج) را به خویشتن جَلْب می‌نماید؛ چنان‌که سلمان، ابوذر، اویس قرنی و کمیل بن زیاد نخعی این گونه بودند.

۹. اعتدال‌گرایی

یکی از شاخص‌های سلوک اهل‌بیتی رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است. افراط و تفریط کار جاهلان است. امام علی ﷺ در مورد افراط و تفریط در کارها فرمود: «دیده نمی‌شود نادان مگر آنکه تندروست (از حد و اندازه خود می‌گذرد) یا کندرو (به حد و اندازه خود نمی‌رسد)» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۹). میان‌روی و اعتدال در کارها پایان ستودنی خواهد داشت. علی ﷺ می‌فرماید: «پس در امر خود میانه‌رو باش تا سرانجام عملت ستوده گردد» (حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۷۸). یا از

امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «آگاه باشید که برای هر عبادتی شوری است و سپس به سستی می‌گراید. هر کس شور عبادتش او را به روش و سنت من بکشاند، هدایت شده و هر کس بر خلاف سنت من حرکت کند، گمراه گردیده است و کردارش به نابودی او می‌انجامد، آگاه باشید که من نماز می‌خوانم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، می‌خندم و می‌گریم، هر کس از روش من روی بگرداند، از من نیست» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۰۹-۲۱۰). همین مضمون با اندک تغییری از امام صادق علیه السلام بدین گونه نقل شده است: «هر کسی را شور و جنبشی است و هر شور و جنبشی، سستی و آرامشی در پی دارد، خوشا حال آنکه آرامشش به سوی خیر باشد» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۰) و امام باقر علیه السلام از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «به راستی این دین، متین و استوار (حکیمانه و دور از افراط و تفریط) است، با مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و آن را در نظر آنان، ناپسند جلوه ندهید تا همچون سوارکار افراط‌جویی شوید که نه سفر را به پایان برده و نه مرکبی باقی گذاشته است» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۲). امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه اخلاقی خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام بر اموری از جمله اعتدال در عمل تأکید می‌فرماید: «پسر جانم تو را به گزاردن نماز در وقت خود و پرداخت زکات به اهلش هنگامی که وقت آن فرارسد و خاموشی در برابر امور تردید‌آمیز و اشتباه‌برانگیز و "میان‌روی در عمل" و رعایت عدالت در خشنودی و خشم، سفارش می‌کنم» (مفید، امالی، ص ۲۲۱).

۱۰. فطرت‌پذیری

فطرت به سرشت ابتدایی انسان می‌گویند که خداوند آن را در همه انسان‌ها به ودیعه گذاشته است. برخی از آن امانت بهره می‌برند و در مسیر کمال قرار می‌گیرند و برخی آن را رها کرده، کنار می‌گذارند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَعَاهَا» (سوره الفجر، آیه ۱۰).



رُكَاہَا وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۸-۱۰). عده‌ای با پیروی از فطرت رستگار می‌شوند و بعضی با دسیسه‌کاری و کارهای سوء، خود را خوار می‌کنند. رسیدن به مقامات عرفانی موافق و مطابق با فطرت و شاکله انسان است و خداوند برای وصول به این مقامات کسی را متحمل رنج و رای طاقت و طلب بدون استعداد نکرده است. سلوک علمی و عملی به سمت توحید عین فطرت است؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» می‌فرماید: مقصود از این فطرت توحید است (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۹).

کارکردهای عرفان شیعی

سؤال: تحقق عرفان شیعی با توجه به شاخصه‌هایی که ذکر کردید، چه کارکردهایی را به دنبال خواهد داشت؟

پاسخ: مقصود از کارکرد و ثمره، نقشی است که یک نظام یا بخشی از نظام در جهت رسیدن به هدف و غایت ایفا می‌کند. عرفان هم در نظام اندیشه اسلامی دارای کارکردهایی است. ثمراتی که عرفان شیعی به دنبال خواهد داشت، ابعاد وسیعی دارد که در عرصه‌های علمی، اخلاقی و اجتماعی نمود پیدا خواهد کرد. در اینجا به برخی از آنها به طور خلاصه اشاره‌ای می‌شود:

۱. مسئولیت‌پذیری

یعنی در عرفان و حیانی، عارف به هر مقامی که برسد، احساس مسئولیت می‌کند؛ یعنی در برابر جامعه و گمراهی‌ها و هدایت جامعه خود را مسئول می‌داند. همواره در صد است به هدایت آنها مشغول باشد و در سیری که دارد، با آنهاست. در عین اینکه قلبش با خدای تبارک و تعالی و مملو از محبت الهی است، «قَلْبِي بِمُحِبَّتِكَ مُتَمِيمًا»، حس

مسئولیت‌پذیری یک عارف واقعی و عارف اهل‌بیتی به اصطلاح در اوج خودش است؛ لذا از گمراهی دیگران محزون است و آنجا هم اگر حزن است، به این معناست. جمع بین این عبارت که «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲)، با مطلب فوق این است که عارف نسبت به امر شخصی همین‌طور است و ترس و حزنی ندارد؛ اما نسبت به دیگران محزون است و این حزن برای او خواهد بود.

این ویژگی اساسی عرفان شیعی موجب تحقق روحیه جمعی و روح تعاون و همکاری میان مومنان می‌شود. امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه تأکید دارند که «بِاللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۷). قرآن کریم هم دعوت به پیوندهای اجتماعی کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰). این نگاه به ارتباطات اجتماعی صبغه معنوی و الهی به جماعت می‌دهد و بر خلاف بعضی جریان‌های عرفانی جمعیت و مردم را عامل معصیت و دوری حق به شمار نمی‌آورد.

۲. شجاعت

عارفی که در مکتب اهل بیت تربیت یافته، در عرصه‌های مختلف شجاع است. برخی عزلت‌نشین‌اند و در اجتماع حضور پیدا نمی‌کنند. اینان عرفان را به معنای بریدن از خلق می‌دانند؛ اما عارف اهل‌بیتی شجاع است و درحقیقت معنویت بدون اجتماعیات و اجتماعیات بدون معنویت را نخواهد پذیرفت؛ لذا آن معنویتی که نتواند در حوزه اجتماعی حضور داشته باشد و در مقابل ظلم ایستادگی کند و در مواقع لزوم شجاعت داشته باشد، چندان کارساز و سودمند نخواهد بود.

۳. هماهنگی بین خلوت و جلوت

عارف اهل‌بیتی هم خلوت خالصانه و مخلصانه دارد و هم جلوت مجاهدانه و مسئولیت‌پذیرانه. این‌طور نیست فقط خلوتی داشته باشد و حضور در اجتماع نداشته باشد



یا حضور در اجتماع داشته باشد و خلوتی نداشته باشد. دلیل این ویژگی آن است که اسلام یک دین اجتماعی است. عارف هم باید درحقیقت تربیت اجتماعی داشته باشد. علامه طباطبایی در جلد چهارم **المیزان** در ذیل آیه ۲۰۰ سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: «الاسلام اجتماعی من جميع الشئون»؛ یعنی عبادیاتش، چه مستقیم مثل حج که جنبه اجتماعی دارد و چه غیر مستقیم به حوزه اجتماعی ارتباط دارد، مثل نماز و روزه. روزه گرچه رابطه انسان با خود را تقویت می‌کند و به نوعی به اخلاص آدمی هم می‌افزاید، همین روزه می‌تواند تأثیر اجتماعی هم داشته باشد که در روایت به آن اشاره شده است که «لبستوی به الغنی و الفقیر»؛ چه اینکه در نماز هم همین طور است. نماز با اینکه انسان را با یاد خدا مأنوس می‌کند، «و أقيم الصلاة لذكرى و لذكر الله أكبر»، همین نماز موجب آن خواهد شد که جامعه از فحشا و منکر به دور باشد: «ان الصلاة تنهى عن الفحشا و المنکر». شما زکات را هم اگر ملاحظه کنید، به نوعی این روحیه را در انسان تقویت می‌کند که به فکر حل مشکلات دیگران باشد و این خصوصیتی است که برای عارف اهل بیته خواهد بود.

۴. احساس حضور خدا در زندگی انسان‌ها

از جمله کارکردها و ثمرات عرفان شیعی آن است که همواره حضور خداوند را در تمام مراحل زندگی احساس می‌کند. درواقع دائم الذکر و دائم الصلاة است؛ یعنی همواره به یاد خداست.

عرفان و زندگی

سؤال: معمولاً عرفان را به معنای نفی زندگی تفسیر کرده‌اند؛ اما از فرمایش‌هایی که راجع به کارکردهای عرفان داشتید، این گونه به دست می‌آید که عرفان اهل بیته را عرفانی

می‌دانید که به همه ابعاد زندگی از جمله زندگی دنیوی توجه بسیار دارد. نسبت عرفان با زندگی را چگونه می‌دانید؟

پاسخ: قرآن کریم کتاب زندگی و حیاتِ معنادار و معقول است. کتابی که پیوستگی حیات انسان را در حداقل سه مرحله کلی طرح و تبیین می‌کند:

الف) حیات پیشین یا حیات عالم جنین با همه مناسبات و اقتضائاتش؛

ب) حیات پسین یا حیات عالم دنیا با همه ویژگی‌ها و مختصاتش؛

ج) حیات واپسین یا حیات عالم آخرت که حیاتی جاودانه و ابدی است.

قرآن رابطه‌های تکوینی و تربیتی هر کدام را بررسی و تحلیل کرده است و سرشت پیشین را با سرنوشت پسین و واپسین گره زده است تا انسان دارای حیاتی شناسنامه دار و هویتی کاملاً معلوم و مشخص باشد و تاریخ و جغرافیای معرفتی و ماورایی آن روشن گردد. آن‌گاه که از عالم ذر یا جهان‌الست سخن می‌گوید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...» (اعراف: ۱۷۲)، از شهود و دیدار اول با محبوب سخن به میان آورده که مواجهه در عالم ارواح است و از خلقت روح قبل از بدن به معنای وجودی اش حکایت می‌نماید؛ سپس از عالم دنیا و طبیعت سخن می‌گوید و به نسیان پیمان‌الست و عهد اول بر اثر اشتغال به زندگی روزمره و فرورفتگی در جهات مادی اشاره می‌نماید و هشدار می‌دهد: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰). تا انسان‌ها از حجاب مادیّت و انیّت بیرون آمده و با تحمّل ریاضت‌های مشروع و معتدل و معقول که به سبب عمل به تکالیف الهی - انسانی حاصل‌شدنی است، متذکّر عالم قبل از دنیا شده و به شهود دوم یا دیدار دوم بر اثر تولد دوباره که سیر از ملک به ملکوت است، نایل گردند و عرفان و معرفت درحقیقت ناظر به همین یاد کرد عهد اول و دیدار دوم است؛ پس عرفان اسلامی و سلوک قرآنی سرآغازش از یک خودآگاهی و بیداری نسبت به حقیقت وجودی اش خواهد بود و استمرار و



استکمال این خودآگاهی به صورت اشتدادی و فزاینده است تا صلاحیت «شهود دوم» را پیدا نماید که قرآن کریم اصل «مجاهدت» را در دو جبهه «جهاد با شیطان درون و نفسانیات و تمنیات یا هوای نفسانی» و «جهاد با شیطان برون و وسوسه‌ها و تسویلات و تزیناتش» پیشنهاد می‌کند. جهادی که بر محور عقل و وحی و بر مدار دستورالعمل‌های شرعی صورت پذیرد تا آن شهود قلبی و معرفت حضوری را که اکنون در پیچ و خم‌ها و لایه‌های مختلف زندگی به فراموشی سپرده شده، یاد آورد و در جست‌وجوی آن برآمده و به آن دست یابد؛ هم در عالم دنیا و هم در عالم آخرت که مرحله ظهور تام و کامل رؤیت باطنی و شهود جمال و جلال الهی است. لذا قرآن کریم با پیوند زدن زندگی‌های سه‌گانه قبل از دنیا، در دنیا و پس از دنیا به سالک کوی حق بینش و بصیرتی ویژه می‌بخشد تا زندگی هدف‌دار و معنامندی را داشته، «توحید» را لب و مغزای حیات عقلانی و روحانی اش قرار دهد و از حیات طبیعی به حیات طیبه ارتقا یابد. اینکه فرمود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) با همین هدف بود که در پرتو لیبیک گویی به ندای خدا و رسول خدا ﷺ «حیات حقیقی» را که حیات علمی و عملی صائب و صادق و زندگی مبتنی بر مبدأ و معادباوری و خویشتن شناسانه است، حاصل کند. شاید طرح آیات «فطرت» در قرآن آن هم در هفت گروه آیات تذکره (غاشیه: ۲۱-۲۲ / مدثر: ۵۴-۴۹ / ذاریات: ۵۵ / فاطر: ۳ / انعام: ۴۲-۴۴)، آیات نسیان (حشر: ۱۹ / توبه: ۶۷ / یس: ۷۸ / طه: ۱۲۸)، آیات میثاق (آل عمران: ۱۹ و ۸۵ / روم: ۳۰ / مائده: ۱۰۵ / بقره: ۱۳۸ / شمس: ۷-۸ / اسراء: ۸۴)، آیات فطری‌بودن مجموعه معارف دین (نحل: ۵۳-۵۴ / انعام: ۴۰-۴۱)، آیات توجه به خدا هنگام احساس خطر (عنکبوت: ۶۵)، آیات توجه به خدا هنگام سفر (حجرات: ۷ / بقره: ۱۶۵ / انعام: ۷۶-۷۹ / مجادله: ۲۲ / توبه: ۲۴ و...) و آیات تبیین فطرت از راه محبت (انعام: ۷۵-۷۹ / آل عمران: ۳۱ و...) همه برای زندگی‌سازی و حیات بخشی واقعی و شیرین بوده است تا زندگی در پرتو «توحید فطری» که جامع توحید



خالقی، ربوبی، الوهی و عبادی است، در دو بُعد بینش‌ها و گرایش‌ها شکل بگیرد و ساخته و پرداخته شود و معناداری زندگی بر «اصالت فطرت» قرار گیرد و همین فطرتِ خداشناسی خداگرا و کمال‌گرایی مطلق مبنای سیر و سلوک قرآنی است و تصدیق می‌کند که:

اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز / در اینجا هم توانی دیدنش باز
(شبستری، گلشن راز، ص ۳۸)

البته سلوکی که به رفع حُبِّ ظلمانی و نورانی بینجامد و انسان هویت حقیقی اش را در «وَنَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» (حجر: ۲۹) بیابد و به حکمت «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) راه یابد و در اثر بازگشت به خویشتن و فطرت به سوی فاطر السموات و الارض حرکت نماید که چنین چیزی با احیای عقل، اماتة نَفْس، فقرشناسی و فقرباوری وجودی، دریافت راز بندگی و حدود دلبردگی و عشق و مستی حاصل شدنی است، عرفان در متن زندگی ساری و جاری گردد و فیض جذبات الهیه و جَلَوَات ربانیه در همه ابعاد زندگی جوشان باشد و این در پرتو قرآن و عترت ممکن است که:

به باد آور مقام حال فطرت	کز آن جا باز دانی اصل فطرت
الست ربکم ایزد که را گفت؟	که بود آخر که آن ساعت بلی گفت؟
در آن روزی که گل‌ها می‌سرشتند	پدل در قصه ایمان نوشتند
اگر آن نامه را در یک ره بخوانی	هر آن چیزی که می‌خواهی بدانی
تو بستی عهد عقد بندگی دوش	ولی کردی به نادانی فراموش
کلام حق بدان گشت مُنْزَل	که تا یادت دهد آن عهد اول
اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز	در این جا هم توانی دیدنش باز
صفتش را ببین امروز این جا	که ذاتش توانی دیدنش باز
وگر نه رنج خود ضایع مگردان	برو بنیوش شهدی ز قرآن

(شبستری، گلشن راز، ص ۳۸)

بنابراین عرفان قرآنی به انسان زندگی ای هدیه می کند که در متن و بطن آن درک و دریافت وجودی خدا و شهود قلبی حضرت حق سبحانه است و حیاتی که رهاورد «حضور» باشد و «شهود» حیاتی دلربا و روح افزاست و عارف از طمأنینه و سکونت نفس برخوردار و سرمست نوشیدن و شراب طهور الهی و تسنیم ربوبی است و در قرآن کریم آیاتی مطرح است که عوامل شهود حق و موانع آن را بیان کرده است؛ مانند:

۱. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰).

۲. «... رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» (اعراف: ۱۴۳).

۳. «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِنَا لَمَحْجُوبُونَ» (مطففين: ۱۵) و...

دست یابی به چنین شهود و رؤیت قلبی مدیون و مرهون عوامل و شروطی است که عبارت اند از:

الف) قلب سلیم و دل پاک که مانع آن گناه و خودبینی و خودپرستی است.

ب) مراقبت مستمر و مناسب در هر منزل و مقام سلوکی که مراقبه صغری و کبری نام دارد.

ج) ایمان به خدا و عمل صالح یا ایمان توحیدی و عمل توحیدی.

د) حجاب زدایی اعم از حجاب های مادی و معنوی و ظلمانی و نورانی به خصوص حجاب انیت و خودیت یا رسیدن به آزادگی یا آزادی معنوی، آزادی از هر تعلّق و تعینتی که موسی بن جعفر[ؑ] فرمود: «لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، لاله الا هو الکبير المتعال» (صدوق، توحید، ص ۱۷۹، باب ۲۸، ح ۱۲).



البته شهود کامل برای کسانی میسر است که از دنیا و آخرت عبور کرده و اعتلای کامل یافته و انقطاع کامل شامل حال آنان شده باشد که پیامبر اعظم ﷺ و علی ﷺ و اولیای طاهرین ﷺ هستند که پیامبر اکرم ﷺ بنا بر روایتی از امام رضا ﷺ فرمود: قال: «قال رسول الله ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأَهُ جِبْرَائِيلُ قَطُّ، فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ مَا أَحَبُّ» (همان، ص ۱۰۸، باب ۸، ح ۴). همچنین علی ﷺ در پاسخ به دانشمندان یهودی که سؤال از شهود خدا هنگام عبادت کردند فرمود: «فَقَالَ وَ يَلِكْ مَا كُنْتَ عَابِدًا رِبًّا لَمْ ارِهِ! قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ وَ يَلِكْ لَا تَدْرِكُهُ الْعْيُونَ فِي مَشَاهِدَةِ الْإِبْصَارِ وَلَا كُنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِه حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (همان، ص ۱۰۹، باب ۸، ح ۶/کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶).

ناگفته نماند -چنان که گذشت - شهود حق و دیدار دوم برای مؤمنان در همین حیات دنیوی ممکن است؛ چنان که در روایات ابی بصیر آمده: «عن ابی عبد الله ﷺ قَالَ قُلْتُ لَهُ اخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... وَ لَيْسَتْ لِلرُّؤْيَا بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَا بِالْعَيْنِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشْبِهُونَ وَ الْمَلْحَدُونَ» (همان، ص ۱۱۷، باب ۸، ح ۲). پس شهود ممکن است نه ممتنع و مکانیسم شهود طهارت ظاهری و باطنی و ریاضت بر پایه شریعت و مجاهدت های درونی و برونی است تا انسان قابلیت رؤیت قلبی و شهود باطنی حق سبحانه را پیدا کند و با چشم دل است که چنین شهودی تحقق می یابد. حال آیا سلوک قرآنی انسان را تعالی و ارتقای وجودی نمی بخشد که زندگی را با چشم مادی ننگریسته و دنیا و زندگی این جهان را پل عبور و مزرعه حیات جاودانه و بستری برای استکمال وجودی از خود تا خدا قرار دهد و خداشناس خدایین گردد و با قرب فرائض و نوافل (ر.ک: رودگر، محمدجواد، سیر سلوک (شرح رساله الولایه مرحوم میرزا احمد آشتیانی)، ص ۱۵۱-۱۵۵) به حیات عقلی و عرفانی رسیده و مصداق: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷) گردد؟



آری عرفان قرآنی ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی که حیات طیبه الهی است، انسان روابط چهاگانه اش را طبق عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقه محمدیه ﷺ و مظاهر آن تنظیم و تسبیق نموده، ادامه حیات می‌دهد، در رابطه خود با خدا، رابطه خود با خود، رابطه خود با جامعه و رابطه خود با جهان و چنان‌که بزرگان اهل معرفت رفتند، او سیر و سلوک می‌نماید که «راه چنان روید که رهروان رفتند».

در این نوع زندگی است که جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاءگری و اصلاح طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌گردد و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و رایحه رحمانی یافته، توجه پیامبر اکرم ﷺ و عترت طاهره اش ﷺ به خصوص امام عصر و زمان مهدی موجود موعود (عج) را به خویشتن جَلْب می‌نماید؛ چنان‌که سلمان و ابوذر، اویس قرنی و کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله لو سهی قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقاً الیه...» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵).

منطق و محور عرفان شیعی

سؤال: روش‌شناسی و منطق فهم عرفان اهل‌بیتی از جمله نکات مهم در این زمینه است. حضرت‌تعالی چه مواردی را به عنوان منطق فهم و فرایند تحقق عرفان شیعی لازم می‌دانید؟

پاسخ: به نظر می‌رسد در خصوص منطق و محور عرفان اهل‌بیتی و رکن اصلی آن باید از خود منبع قرآن و کلمات اهل بیت ﷺ، قرآن و سنت بهره‌مند شد و به اصطلاح عرفان اهل بیت ﷺ را کشف نمود. محوری‌ترین رکن آموزه عرفان اهل‌بیتی معناداری خود عالم

است، «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر: ۸۵) و معناگرایی انسان است، «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مومنون: ۱۱۵) و اینکه انسان و نیز عالم لغو و بیهوده خلق نشده است؛ هم انسان دارای باطن و زندگی باطنی است و هم عالم علاوه بر ظاهر آن دارای باطنی عمیق و معنادار است.

در عرفان اهل بیته مسیری سلوک علمی و عملی تحت تعالیم اهل بیت علیهم السلام انجام می‌شود. عارفان در عرفان مصطلح سیر و سلوکی دارند که با انجام آنها به مکاشفات می‌رسند. با تحلیل و تفسیر این مکاشفات منظومه‌های عرفانی و نظریه‌های عرفان نظری شکل می‌گیرند. در عرفان اهل بیته سالک، مسیر عرفان نظری و عملی را با تکیه بر قرآن کریم و معارف اهل بیت علیهم السلام طی می‌کند و از آموزه‌های عملی آنها برای سلوک عملی و از تعالیم معرفتی برای فهم عرفانی از جهان بهره می‌گیرد. از آنجا که اهل بیت موحدان واقعی و کاملان عالم خلقت‌اند و فهم آن بزرگواران از توحید، خالص‌ترین و ناب‌ترین فهم‌هاست. سالک این طریق باید معارف عرفانی و مکاشفات خود را با آموزه‌های قرآن و معصومان به محک ارزیابی گذارد. اگر این کشفیات با مکاشفات معصومان منطبق باشد، این کشفیات صادق است؛ در غیر این صورت نباید اعتنایی به آنها داشت.

برای شناخت مکتب عرفانی اهل بیت مجموعه‌های موجود از آیات و روایات که در موضوعات عرفانی و معنوی وارد شده، باید در قالب و بر اساس نظام‌نامه‌ای تدوین شوند تا ما بیش از پیش به عرفان شیعی و اهل بیته نزدیک‌تر شویم. برای رسیدن به عرفان اهل بیته به نظر می‌رسد ما باید جوامع روایی داشته باشیم که همه روایات در باب توحید و معارف و اذکار در آن جمع‌آوری شود. البته مرحوم شیخ حر عاملی رحمته الله در کتاب **وسائل** بیشتر از منظر فقهی مباحث را ذکر کرده‌اند. گرچه در آنجا هم روایاتی داریم که به حوزه‌های اخلاقی و عرفانی مربوط می‌شود؛ مثل باب جهاد النفس که مطالعه و عمل به آن مورد توصیه فقیه اهل بیت و عارف واصل آیت‌الله العظمی بهجت هم بود. روایات اخلاقی و عرفانی باید



جمع‌آوری بشوند و مبتنی بر آنها کارهای پژوهشی انجام گیرد. پژوهش‌ها باید به سمتی باشد که یک سیر ترتیبی، چه در حوزه عرفان نظری (یا هر اصطلاح مناسب دیگر) و چه در عرفان عملی ارائه شود. در حوزه عرفان عملی توجه به آداب سلوک فردی مهم است؛ مثل توبه، ذکر، فکر، محاسبه و مراقبه، عبادت، خشیت دل، تهجد و شب‌زنده‌داری، دعا و نیایش، انس با قرآن، رزق حلال، وقت‌شناسی و ابن‌الوقت‌بودن، ریاضت و...

طریق سلوک عرفان شیعی

سؤال: مسیر سلوک عرفانی در عرفان شیعی به چه شکلی است و طالبان این مسیر چگونه باید این مسیر را طی کنند؟

پاسخ: انسان درحقیقت برای سلوک در مسیر عرفان اهل‌بیتی و برای رسیدن به اوج معرفت، باید در حوزه نظر و در حوزه عمل به کمال برسد. راه رسیدن به آن هم شریعت است. شریعت به معنای عام مراد است؛ یعنی درحقیقت شریعت یا به تعبیر جامع‌تر فقه اصغر و اکبر در هر دو حوزه را رشد می‌دهد. این منطقی است که ما از عرفان اهل‌بیتی، از منبع قرآن و سنت به دست می‌آوریم در خصوص انسان. در این سیر باید هدف انسان کمال باشد؛ یعنی درحقیقت انسان آفریده شده است برای رسیدن به کمال؛ لذا باید تعقل کند و سلوک داشته باشد و سلوک علمی و عملی داشته باشد.

انسان وقتی در این عالم آمد، در ابتدا چیزی نبود، «لم‌یک شیئا». یا به تعبیر سوره انسان، «هل أتى على الانسان حين من الدهر لم‌یکم یکن شیئاً مذکوراً» (انسان: ۱)؛ ولی همین انسان دعوت به بی‌نهایت شده است: «والله یدعوا الی دار السلام» (یونس: ۲۵). برای رسیدن به این دارالسلام که دارالقرار هم باشد، باید انسان از اسمای حسنای الهی بهره‌مند شود و تشبه به اسمای حسنای الهی پیدا کند تا به مقام سلم و سلام برسد؛ به مظهر آن سلام مطلق برسد؛ یعنی درحقیقت هر کسی به اندازه ظرفیت خودش باید آن اسما را در خود



عینیت ببخشد و به آن برسد و مورد توجه قرار دهد. به همین جهت تأکید بر این نکته می‌شود که انسان اهل‌بیتی و انسان عارف بر مبنای اهل بیت، انسانی است که زندگی را لغو نمی‌داند و بر اساس یک حکمت حکیمانه آن را تفسیر و معنا می‌کند؛ چراکه می‌داند خدای تبارک و تعالی حکیم است و هیچ چیز را لغو و بیهوده خلق نکرده است و در خصوص انسان هم می‌داند که انسان در این نظام محکم بر اساس یک حکمتی آفریده شده است و غرض خلقت عظیم انسان هم این است که تشبه به اله داشته، به صفات الهی خود را آراسته کند و بالطبع باید با تربیت نفس به این حوزه راه یابد؛ لذا باید به یک خودآگاهی، خودآگاهی، خودسازی و خودشناسی دقیق برسد. البته اول خودشناسی است که همان خودآگاهی است و بعد خودسازی است و خودیابی. باید خودش را بیابد و به معنای واقعی به خود واقعی برسد. وقتی نفس به این مرحله رسید، یک سیر به سوی حضرت حق پیدا می‌کند و تشبه به اسمای الهی و صفات الهی پیدا می‌کند؛ برای مثال انسان سالک هم حکیم می‌شود و هم عالم می‌شود و هم اوصاف دیگر را در خود پیدا می‌کند و با آراستگی به این اوصاف به انقطاع الی الله نایل می‌شود.

نسبت میان عرفان مصطلح و عرفان اهل‌بیتی

سؤال: با توجه به تعریفی که از عرفان اهل‌بیتی یا عرفان شیعی داشتید و شاخص‌ها و کارکردهایی که برای آن فرمودید، به نظر شما عرفان شیعی مورد نظر با عرفان مصطلح که در فرهنگ اسلامی رایج بوده، چه نسبتی دارد؟

پاسخ: درباره نسبت میان عرفان مصطلح و عرفان اهل‌بیتی علیه السلام دو رویکرد عینیت آنها و غیریت آنها دیدگاه‌هایی افراطی و تفریطی اند. البته اظهار نظر دقیق در این عرصه نیازمند پژوهش‌های بیشتر است و با نظر دقیق چه بسا نتایج متقن‌تری به دست آید. در خصوص تفاوت‌های بین عرفان و حیانی و عرفان اهل‌بیتی در قیاس با عرفان موجود، بالتبع مشخص



است که در عرفان اهل‌بیتی، منبع و شاخص اصلی ما کتاب و سنت است و ما معتقدیم این عرفان یعنی عرفان اهل‌بیتی برخاسته از کتاب الهی و برخاسته از سنت است. در آموزه‌های پیامبر عظیم‌الشأن به صورت کامل این نوع عرفان را مشاهده می‌کنیم. در قرآن کریم نیز همین طور. آیاتی مثل «انّ معی ربی سیه‌دین» و «قل الله ثم ذرهم» و خیلی از آیات دیگر بیانگر این حقیقت است که اینها منبع‌اند و اینها ما را به این حوزه‌های عرفانی سوق می‌دهند. اما در عرفان‌های مصطلح معمولاً تکیه بر شهود عارف است که البته آنها باید عرضه به کتاب و سنت شوند و برای شهود و مکاشفات خودشان ملاک تعریف کنند. ما می‌گوییم اگر شهود آنها منطبق با کتاب و سنت بود، پذیرفته می‌شود، و آلا پذیرفته نخواهد شد.

تفاوت دیگر در روش است. در عرفان اهل‌بیتی روش ما متکی بر یک روش نقلی است و این روش نقلی معمولاً به وسیله عقل و شهود تبیین می‌شود. بر این اساس آنچه تولید می‌شود، همان را عرفان واقعی می‌دانیم؛ ولی در عرفان مصطلح عارف با شهود متن واقع معارفی را در اختیار اهل معرفت قرار می‌دهد. البته فرق‌های دیگر هم در این زمینه هست که باید بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد.

عرفان شیعی در دانشگاه اهل بیت علیه السلام

سؤال: ظاهراً در دانشگاه وابسته به مجمع جهانی اهل بیت رشته عرفان اسلامی مطرح است، آیا بهتر نبود به جای تکرار مکررات در رشته عرفان متعارف و متداول در این مجمع که به نام اهل بیت است، رشته عرفان اهل‌بیتی تصویب و منابع آن تولید و سپس دانشجویان در این رشته تربیت شوند؟

پاسخ: به نکته درستی اشاره کردید و باید به همین سمت حرکت کنیم؛ ولی ما تا کنون به محتوایی منسجم که بتواند در حد یک رشته دانشگاهی ارائه بشود، نرسیدیم. چنین

علمی به عنوان رشته تحصیلی تحقق نیافته است؛ چون ما در ابتدای این مسیر هستیم. در این چند دهه خصوصاً دهه اخیر کارهای خوبی انجام یافته و حرکت‌های خوبی آغاز شده است. در آینده چه بسا به همین مسیر باید رفت و دست کم فعلاً ما باید در درس‌هایی که در عرفان اسلامی در آنجا آموزش داده می‌شود، باید واحدهای درسی به نام عرفان اهل بیته قرار دهیم که این امر شدنی است و چه بسا الان هم در حال انجام است. اما اینکه رشته‌ای را با عنوان عرفان اهل بیته یا عرفان شیعی قرار دهیم، چه بسا در آینده این امر تحقق پیدا کند، البته با رشدی که در این زمینه انجام خواهد شد.

امروزه جامعه بشری تشنه این عرفان و معرفت است. اگر ما به‌درستی بتوانیم با ادبیاتی که امروز در زبان حاکم است و با زبان‌های امروز دنیا بتوانیم به این حوزه عرفان راه بیابیم و این را به‌درستی و با زبان بومی به دنیا معرفی کنیم، بدون شک امروزه آن کسی که فاتح میدان در حوزه معنویت و قلوب بشری است، عرفان اهل بیت علیهم‌السلام است که در عرفان اهل بیت بسیاری از حقایق را می‌توان به جامعه امروز بشری که تشنه آن‌اند، القا کرد؛ چه اینکه حضور برخی افراد در حوزه‌های علمیه برای رسیدن به این حقیقت است. اینها دنبال آن‌اند که از این حقایق عرفانی که اهل بیت علیهم‌السلام سردمداران آن‌اند، بتوانند از آن بهره‌مند شوند.

به نظر می‌رسد با ظرفیتی که در عرفان اهل بیت وجود دارد و با توجه به شناخته‌بودن واژه شیعی در مراکز اسلامی و آکادمی‌های دنیا، عرفان شیعی می‌تواند یک رشته تحصیلی در دانشگاه‌ها باشد و لازم است تمهیدات و مقدمات آن فراهم شود. ان شاء الله تعالی.

در پایان اشاره به این نکته خالی از لطف نیست. اگر جامعه امروز بشری، چه در غرب و چه شرق، می‌خواهد به معنویت و عرفان دست یابد، لازم است عرفانی بدون اصطلاحات مغلق و ابهامات و ابهامات دشوار به آنها ارائه شود. عرفان را نمی‌توان با ادبیات فنی و تخصصی آن به سطح جامعه آورد. باید مربیان تربیتی و و اساتید اخلاق و معنویت بتوانند با بیان سلوک عملی به همراه عمل نیکو جامعه تشنه معنویت را به این سیر

فراخوانند. صرف مطالعه تاریخی در این موضوعات و نقل اقوال کلی از این قبیل، جامعه را معنوی نخواهد کرد. امروز نیاز به معنویت و عرفان، گم‌شده جوامع بشری است. باید به شکلی ایجابی برای نهادینه‌شدن تعلیم و تربیت عرفانی در مراکز و محافل دینی تلاش شود تا بتوانیم به اندازه ظرفیت خود این نیاز را پاسخگو باشیم؛ چراکه این نیاز در حال حاضر در دنیا وجود دارد؛ فقط باید مسیر درست آن را نشان داد تا همگان از نتایج آن در حوزه فردی و اجتماعی بهره‌مند شوند.

۳۵۱

